

## در رثای پدر

بنشانند در مصیبتِ مرگ پدر مرا  
آن سان که کاش دوست بدارد پسر مرا  
چون جان پاک خویش فشردی به بر مرا  
آموخت علم و فضل و کلام و هنر مرا  
شد خضر راه در حَضَر و در سفر مرا  
پیوسته بود مرشد صاحب نظر مرا  
پنجاه سال عمر مرا، راهبر مرا  
یادآور خصائل خیرالبشر مرا  
برهاند بارها ز خطا و خطر مرا  
بودی چو آفتاب دلیل سحر مرا  
کافشانند از دو لب همه در و گهر مرا  
رفت از جهان و ماند از او بس اثر مرا  
نظمش فصیح و خوب تر از سیم و زر مرا  
در کام جان بریخت ز شعرش شکر مرا  
تاج سرم همیشه و نور بصر مرا  
برتر خلف ز بس سلف نامور مرا  
ابن امین تخلص در شعر تر مرا  
اما شکست از غم سوکش کمر مرا  
چون سوخت ز آتش غم او بال و پر مرا  
افکنده‌یی ز پا ز چه رو با تبر مرا  
اما زدی ز مرگ پدر نیشتر مرا  
انداختی به قالب خاکی شرر مرا  
یعنی ز چنگ مرگ نباشد مفر مرا  
زودا که پیک مرگ بتازد به سر مرا  
فردا بگیرد از پسر این بد سیر مرا  
شاید ز در درآید نک بی خبر مرا  
هان از جهان - خدایا! - دیگر ببر، مرا  
رحمت کند خدا به طفیلش مگر مرا

دردا که کرد دور زمان خون جگر مرا  
آن نازنین پدر که منش دوست داشتیم  
آن پاک جان پدر که به شوق از صمیم دل  
از کودکی، مربی من بود تا شباب  
وند مسیر حق و خداجویی و شرف  
در موسم جوانی ام آن پیر زنده دل  
هشتاد و چند ساله پدر تا که بود، بود  
سید علی نقی امین، مرد علم و دین  
دانای دهر، پیر خرد، مرد تجربت  
روشن دلی که در شب دیجور زندگی  
آن ناطق نژاده و آن شاعر شهیر  
صاحب اثر به کلک و بیان و به نظم و نثر  
نثرش فخیم و خوب چو گنجی ز سیم و زر  
استاد شاعری که چو می خواند شعر خویش  
از احتشام او چه بگویم ترا که بود  
میراث دار جد و نیا، وارث پدر  
بودش پدر امین، و بگفت از ادب که هست  
ابن امین برفت و به جنت مقام کرد  
در لانه مرغ بی پر و بی بال گشته ام  
من سرو کاشمر نی ام ای دست روزگار  
ای روزگار پیشترم بیش داشتی  
ای آتشت به جان که از این درد جان گداز  
بر من پسر، وفات پدر، درس عبرت است  
زان سان که دور عمر، پدر را به سر رسید  
امروز دیو مرگ، پدر را ز من گرفت  
مرگت خبر نمی کند، آنک، بهوش باش  
تنگ آیدم جهان همه بعد از خدایگان  
داند امین که ابن امین غرق رحمت است